

وجوه اعرابی سوره مائده از نظر زمخشری و علامه طبرسی

خدیجه بتول^۱

چکیده

اختلاف آراء ادبی در آیات الهی، معانی متفاوتی داشته و گاه دلیلی بر اثبات یا تقویت برداشتی خاص از آیات است. در مواجهه با احتمالات ادبی مطرح در آیات، توجه به معنای برداشتی مطابق با این آراء، اهمیت دارد. پژوهش حاضر بر آن است تا اشتراکات و اختلافات میان این دو تفسیر را در نحوه مواجهه با وجوه اعرابی بررسی کند. اشتراکات در وجوه اعرابی اظهار شده توسط طبرسی و زمخشری بسیار بیشتر از اختلافات آنهاست. طبرسی در بیشتر موارد فقط نظرات را ذکر کرده و بدون آنکه درستی و خطابودن آنها را مشخص کند، از آنها عبور می‌کند. زمخشری نیز در بیشتر موارد، بدون نام بردن از صاحبان اقوال، فقط نظر را بیان کرده و در مورد جایز بودن یا رد آن بحث می‌کند. وی بیشتر، نظر خودش را بیان کرده و قاطعیت در بیان نظراتش بیشتر است، اما در عین حال، نظرات مخالف دیگران را هم مطرح کرده و صحت آنها را نیز جایز می‌داند.

واژگان کلیدی: اعراب قرآن، وجوه اعرابی، طبرسی، زمخشری، مجمع‌البیان، کشف.

۱. مقدمه

از سده‌های نخستین حیات جامعه اسلامی تا عصر حاضر، اختلاف برداشت‌ها از آیات قرآن، امری رایج در میان مسلمانان بوده است. علت دریافت‌های متفاوت از آیات الهی را در عوامل گوناگونی می‌توان جست و جو کرد. مانند اختلاف در مبانی و قواعد علمی که در فهم قرآن به کار گرفته می‌شود. اختلاف در اسباب نزول، آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، اختلاف قرائت‌ها و غیره. با توجه به جایگاه ویژه علوم ادب عربی در فهم آیات الهی، اختلاف آراء در علوم ادبی را می‌توان یکی از اثرگذارترین این موارد دانست، به گونه‌ای که اختلاف در وجوه متعدد ادبی مانند لغت، صرف، نحو، بلاغت و... نقش مهمی در ایجاد معانی متفاوت از آیات الهی و برداشت‌های مختلف در عرصه‌های گوناگون فقهی، کلامی و اخلاقی دارد. یکی از مسائل ادبی، بحث در مورد وجوه اعرابی قرآن است. کتاب‌های نوشته شده درباره اعراب قرآن، اگرچه مفید و مورد استفاده هستند، اما

۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، پاکستان.

مطالعات قرآنی در این مورد نباید متوقف شود. این پژوهش درصدد بررسی تطبیقی وجوه اعرابی قرآن در دو تفسیر مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن و الکشاف عن غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل در سوره مائده است که به شناخت بهتر و بیشتر سوره مائده و موارد اعرابی مطرح شده در آن کمک می‌کند. در این پژوهش، وجوه اعرابی آیات سوره مائده در تفسیر مجمع‌البیان و الکشاف بررسی شده است.

جایگاه و نقش مهم اعراب قرآن در فهم تفسیر آن، سبب شد که دانشمندان به طور گسترده در این مورد تحقیق و تألیف کنند. بعضی از آنها به طور مستقل و مستقیم به این موضوع پرداختند. مانند/ملاء ما من به الرحمن از ابوالبقاء العکبری که وجوه اعرابی آیات را در کل قرآن بررسی کرده است. بعضی از کتاب‌ها به صورت غیرمستقل به این موضوع پرداختند. مانند جوامع الجامع طبرسی و الکشاف زمخشری. مقالات متعددی نیز در این زمینه نوشته شده مانند وجوه اعرابی و نقش آن در ترجمه، نوشته دکتر سید علی میرلوحی ۱۳۸۹. وجوه اعرابی مختلف در آیات قرآن کریم و نقش آن در ترجمه، نوشته فروزان سادات محسنی ۱۳۹۱، ولی تا جایی که محقق بررسی کرده، مقاله مستقل با موضوع مذکور یافت نشد.

۲. مفهوم شناسی

۱-۲. اعراب

اعراب، مصدر باب افعال از ماده عرب است و سه وجه دارد.

- از باب ضرب، یضرب. عرب، یعرب، عربا و به معنی غذا خوردن است.
- از باب شرف، یشرف. عرب، یعرب، عروب و عربا به معنی سخن گفتن است.
- سمع، یسمع. عرب، یعرب به معنی گیر زبان باز شدن و زبان فصیح شدن است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۰)

اعراب در معنای لغوی، معانی مختلفی دارد مانند بیان، روشن و آشکار کردن مطلب: «اعرب عن نفسه؛ به روشنی از خود سخن گفت». در اصطلاح، به حرکات آخر کلمات که در جاهایی متفاوت تغییر می‌کند، اعراب می‌گویند. (ابوالفتح، ۱۴۱۰، ۳۵/۱) در قاموس قرآن آمده: «اعراب، روشن کردن مطالب به وسیله حرکت است» (قرشی، ۱۳۷۱، ۳۱۳/۴).

اهمیت و ارزش معرفت اعراب در علوم عربی، از ویژگی‌های لغت عرب بوده و فایده آن، شناخت اواخر کلمات عربی است. اعراب، مایه امتیاز معانی متفاوت در لفظ است. اگر اعراب نبود، شناختی بین فاعل و مفعول، مضاف و مضاف الیه، نعت و منعت، تعجب و استفهام باقی نمی‌ماند. شناخت

و معرفت اعراب برای اهل تفسیر، بلکه برای هر کسی که با لغت عرب سرو کار دارد، از لحاظ کتابت، خط و غیره امری بسیار ضروری و لازم است.

۳. معرفی امین الاسلام شیخ طبرسی

امین الاسلام ابوعلی الفضل بن حسن طبرسی، علامه بزرگوار شیعه و صاحب تفسیر کبیر مجمع‌البیان در حدود سال‌های ۴۶۸ یا ۴۶۹ در طبرس، مکانی میان کاشان و اصفهان، متولد شد. (طبرسی، ۱۴۱۴، ۳/۱) وی از طبرس به سناباد طوس رفت و ساکن آنجا شد. در سال ۵۲۳ هـ. به سبزوار کوچ کرده و مورد عنایت اهالی و سادات آنجا واقع شده و تا آخر در آنجا اقامت کرد (بیهقی، ۱۳۱۷، ص ۲۴۲). کنبه او، ابوعلی و القابش امین‌الدین و امین الاسلام است. خاندان طبرسی، از بزرگان و عالمان دین هستند. شیخ رضی‌الدین، پسر فضل بن حسن، صاحب کتاب‌های مکارم‌الاخلاق و جامع‌الخبار است. علی طبرسی، فرزند دیگر شیخ و علی بن حسن، نوه طبرسی و صاحب کتاب مشکوة الانوار است. از اساتید او می‌توان به ابن طوسی یا مفید ثانی، مقرئ نیشابوری یا مفید رازی، ابن بابویه قمی جد شیخ منتجب‌الدین، محمد بن حسین بیهقی، دوریستی، واعظ بکرآبادی جرجانی، حسینی جرجانی، عبدالکریم بن هوازن قشیری و مهدی بن نزار حسینی قاینی اشاره کرد. علامه، شاگردان زیادی تربیت کرد. مانند فرزندش رضی‌الدین، ابن شهر آشوب صاحب کتاب المناقب، منتجب‌الدین، ابن بابویه قمی، راوندی کاشانی، هبة الله بن الحسن راوندی یا قطب راوندی، افطسی نیشابوری، عبدالله بن دوریستی، شاذان قمی و برهان‌الدین قزوینی (طبرسی، ۱۴۱۴، ۳/۱)

طبرسی، تألیفات ارزشمند و متعددی دارد مانند الآداب‌الدینیة للخزانة المعینیة، غنیة العابد و منیة الزاهد، اعلام الوری باعلام الهدی که به شیوه کتاب الارشاد شیخ مفید نوشته شده و در خصوص زندگی ائمه اطهار علیهم‌السلام است، جوامع‌الجامع یا الوسیط در ۴ جلد که به درخواست پسرش ابی نصر حسن در سال ۵۴۲ هـ. نوشته شده، الوجیزة تفسیری یک جلدی که بنام سلطان معین‌الدین تألیف شده، تاج‌الموالید، الکاشف‌الشاف از ابن بابویه رازی یا منتجب‌الدین، علی بن عبیدالله ۱۴۰۶ هـ، النورالمبین، الفائق از ابن شهر آشوب، اسرار الامامه، الجواهر، رساله حقایق الامور، عدة السفر و عمدة الحضر، العمدة فی اصول‌الدین والفرائض والنوافل، کنوزالنجاح، مشکوة الانوار فی الاخبار، معارج‌السؤال، نثر الالکی و روایت صحیفه الرضا. (طبرسی، ۱۴۱۴، ۳/۱)

عمده‌ترین و مهمترین اثر شیخ در تفسیر، کتاب مجمع‌البیان در ده جلد است. اهمیت آن به حدی است که دوست و دشمن، از آن تعریف و تمجید کرده‌اند. شیخ محمود شلتوت، رئیس

سابق دانشگاه الازهر، از مؤلف تفسیر مجمع‌البیان با عنوان امام سعید و امین الاسلام یاد کرده و تفسیرش را در میان تفاسیر، جامع و بی نظیر توصیف می‌کند. (طبرسی، ۱۳۸۰، ۴۵/۱) صاحب جامع المقاصد، شیخ رافقهی صاحب نظر در بین علما دنسته و معتقد است که نظیری مانند او در این دوره پیدا نمی‌شود (کرکی، ۱۴۰۸، ۱۸/۱).

امین الاسلام غیر از تفسیر، در علوم دیگری مثل نحو، حساب، جبر و مقابله، شعر و ادبیات، استاد زمان خویش بوده است. سرانجام پس از عمری پرپرکت در شب عید قربان سال ۵۴۸ هـ. در روستای سبزواری به دیار حق شتافت و جنازه مطهرش را به مشهد رضوی انتقال داده و در جوار امام هشتم علیه السلام به خاک سپردند. (بیهقی، ۱۳۱۷، ص ۲۴۲)

۴. معرفی محمود بن عمر بن محمد زمخشری خوارزمی

محمود بن عمر بن محمد زمخشری خوارزمی ملقب به جارالله و کنیه ابوالقاسم، در روز چهارشنبه ۲۷ رجب در سال ۶۹۷ قمری در روستای زمخشر خوارزم متولد شد. این زمانی بود که ملکشاه سلجوقی حکومت را در اختیار داشت و به برکت کوشش‌های وزیر دانش پرور خود نظام الملک، بازار دانش و ادب، گرم بوده و دانشمندان و ادیبان از پشتیبانی‌های مادی و معنوی حکومت برخوردار بودند. (ابن اثیر، ۱۹۸۷، ۱۰/۷۲) منابع تاریخی، از دوران کودکی و نیز وضعیت زندگی خانوادگی محمود در زمخشر چیزی نگفته‌اند، اما از ابیاتی که در سوگ پدرش سروده چنین برمی‌آید که خانواده‌ای ضعیف، اما پارسا و دین‌دار داشته که از ادب و دانش هم بی بهره نبوده‌اند. پدرش به گفته برخی، امام جماعت زمخشر بود. پدرش در عهد جوانی به زندان افتاد، گرچه درباره دلیل این واقعه چیزی ننوخته‌اند. در برخی متون اشاره شده که ممکن است به انگیزه سیاسی یا اعتقادی به زندان رفته باشد (زمخشری، ۲۰۰۸، ص ۹). او مادری مهربان داشت که در تربیت فرزند خویش دریغ نمی‌کرد. زمخشری پس از مدتی در نوجوانی به شوق طلب علم، راهی خوارزم شد و به یکی از مدارس گرگانج رفت. وی در خوارزم، نزد شیوخ و استادان بزرگی کسب دانش کرد که مهمترین ایشان ابومفر محمود بن جریر ضبی اصفهانی بود. زمخشری به ویژه باورهای اعتزالی‌اش را از این استاد فراگرفت و رابطه‌ای بسیار نزدیک، فراتر از رابطه استاد و شاگردی با او داشت (الحموی، ۱۹۳۸، ۱۲۳/۱۹). زمخشری، محضراستادان بزرگی مانند ابوالخطاب نصرین البطری، ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری، ابوالحسن علی بن عیسی بن حمزه، ابوسعید شقانی، ابو منصور حارثی و دیگران را درک کرد. زمخشری برای تحصیل و تدریس، جدا از سفرهایش به بغداد و مکه، به خوارزم، خراسان و ری نیز سفر کرده است. می‌گویند که او در یکی از همین سفرهایش در خوارزم و بخارا،

گرفتار برف و بوران شد و پای خود را در اثر سرمازدگی از دست داد؛ زیرا سرمای سرزمین خوارزم در زمستان‌ها بسیار شدید بود. راوی این روایت، می‌گوید: «من مردمان بسیاری را در خوارزم دیده‌ام که دست یا پای خود را در اثر سرمازدگی از دست داده‌اند».

البته روایت دیگر، گویای آن است که وی از پشت چهارپا افتاد و پایش چنان آسیب دید که پزشکان ناچار آن را بریدند. (الحموی، ۱۹۳۸، ۱۲۷/۱۹) او از آن پس با یک پای چوبی به زندگی خود ادامه داد.

تاریخ‌نگاران، به سفرهای فراوان زمخشری اشاره‌های زیادی کرده‌اند، اما از مشایخی که محضر ایشان را در این شهرها درک کرده و نیز از تاریخ این سفرها کمتر سخنی به میان آورده‌اند. جلال‌الدین سیوطی می‌گوید که زمخشری چند بار به خراسان سفر کرد. سرانجام پس از سال‌ها سیر آفاقی و انفسی، در شب عرغه سال ۵۳۸ قمری در جرجانیه درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. (ابن خلکان، ۱۹۷۱، ۲۵۹/۴) ابن بطوطه جهان‌گرد نامور مسلمان، در سفرنامه خود می‌نویسد: «آرامگاه زمخشری در بیرون خوارزم قبه‌ای دارد و من آن را دیده‌ام».

۴-۱. متون منسوب به زمخشری

- الكشاف عن حقائق التنزیل

- عبون الأقاویل فی وجوه التأویل

- اساس البلاغة جواهر اللغة

- مقدمة الأدب

- الفائق فی غریب الحدیث

- الاجناس

- القسطاس فی العروض

- دیوان شعر

- دیوان رسایل

- شرح کتاب سیبویه (الزکلی، ۱۴۰۴، ۱۷۸/۷)

زمخشری، تألیفات متعدد و متنوع دیگری دارد که هر کدام تبحر علمی او را ثابت می‌کند. آثار نحوی او همگی بر تسلط وی در این علم دلالت دارند و نام او در زمره پیشوایان بزرگ علم نحو است. معروف‌ترین آثار او در این زمینه *المفصل فی النحو* است.

۵. معرفی اجمالی سوره مائده

مائده، یعنی سفره آراسته از غذا. مائده، نام پنجمین سوره قرآن است که از آیه ۱۱۲ این سوره گرفته شده است. قسمتی از این سوره درباره تقاضای حواریون و یاران حضرت عیسی علیه السلام است که از او خواستند سفره‌ای آراسته از غذا برای آنان از طرف خداوند نازل شود. بعضی از موضوعات مطرح شده در این سوره عبارتند از بیان معارف اسلامی، موضوع رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نفی اعتقاد مسیحیت به تثلیث، موضوع وفای به عهد و عدالت اجتماعی، شهادت به عدل، داستان هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلام، تحریم قتل نفس و معرفی غذاهای حلال و حرام و بیان قسمتی از احکام مربوط به وضو و تیمم. این سوره ۱۲۰ آیه دارد و در مدینه نازل شده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت سوره مائده آمده:

هر کس که سوره مائده را قرائت کند، به تعداد همه یهودیان و مسیحیان که در این دنیا نفس کشیده‌اند، ده حسنه به او داده شده و ده گناه از گناهان او پاک می‌شود و ده درجه به درجاتش افزوده می‌شود. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۵۷/۳)

ابوحزمه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده: «سوره مائده یک باره بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و ۷۰ هزار فرشته، هنگام نزول آن را همراهی می‌کردند». (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۵۸/۳)

۶. موارد اشتراکات

۶-۱. آیه ۱ سوره مائده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيِّدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.

ای اهل ایمان، (هر عهد که با خدا و خلق بستید) به عهد و پیمان خود وفا کنید و بدانید بهائیم بسته‌زبان، برای شما حلال گردید جز آنچه (بعداً) برایتان تلاوت خواهد شد و جز آن صیدی که بر شما در حال احرام، حلال نیست. همانا خدا به هر چه خواهد حکم کند.

طبرسی می‌نویسد: «درباره غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيِّدِ، برخی گفته‌اند، حال است از ضمیر أَوْفُوا که همان مؤمنین است». کسایی می‌گوید: «حال از ضمیر لَكُمْ است». ربیع می‌گوید: «حال از ضمیر عَلَيْكُمْ است وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، جمله حال و منصوب است. صاحب حال نیز غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيِّدِ است». (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۳۳/۳) زمخسری می‌نویسد: «عبارت غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيِّدِ، حال از ضمیر لکم و منصوب است، یعنی این چیزها بر شما حلال مقرر نشده‌اند بی آنکه صید را در احرام حلال بشمارید». از اخفش روایت کرده‌اند:

عامل نصب آن، عبارت **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** است. آنگاه عبارت **وَأَنْتُمْ حُرْمٌ** حال از محل صید است، و تو گویی می‌فرماید برخی از انعام را در حالی که در احرام از صید پرهیز کنید، بر شما حلال گردانیده‌ایم و تا اینکه خداوند بر شما تنگ نگرفته باشد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۴۰۰/۱)

طبرسی در ادامه می‌نویسد:

غَيْرُ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، بنا بر اینکه غیر حال، از ضمیر **أَوْفُوا** باشد، یعنی به پیمان‌ها وفا کنید، حال آنکه در حال احرام، شکار را حلال نمی‌شمارید، به پیمان‌ها وفا کنید، حال آنکه در حال احرام، شکار را حلال نمی‌شمارید. اگر حال از لکم باشد، یعنی چهارپایان بر شما حلال شده است، حال آنکه در حال احرام، صید را حلال نشمارید. اگر حال از علیکم باشد، یعنی چهارپایان، به جز آنهایی که در آخر سوره، بر شما شمرده خواهد شد، حلال است، ولی در علیکم، حال احرام نباید آنها را شکار کنید، در صورتی که شکار باشند. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۳۵/۳)

بنابراین، مطابق قول زمخشری، آنچه طبرسی نقل کرده که حال از **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** است، ناقل آن آخفش است. همچنین طبرسی به نقل سه قول پرداخته و اشاره به نظر صحیح نکرده، اما زمخشری، **غَيْرُ مُحَلِّي الصَّيْدِ** را حال از لکم می‌داند که این نظر را طبرسی از کسانی نقل می‌کند. هر دو مفسر در اعراب عبارت و انتم حرم، هم عقیده بوده و آن را حال می‌دانند.

۶-۲. آیه ۲۵ سوره مانده

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

موسی گفت خدایا، من جز بر خود و برادرم مالک و فرمانروا نیستم، پس تو میان ما و این قوم فاسق جدایی انداز.

طبرسی می‌نویسد:

«... کلمه **أَخِي**، ممکن است مرفوع باشد به دو وجه. یکی اینکه عطف باشد بر محل **إِنِّي** مثل **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ** (توبه: ۳) دیگر اینکه عطف باشد بر ضمیر **لَا أَمْلِكُ**، یعنی **لَا أَمْلِكُ أَنَا وَأَخِي** الا انفسنا.

ممکن است منصوب باشد به دو وجه. یکی اینکه عطف باشد بر **يَا أَيُّهَا**، یعنی **إِنِّي وَأَخِي**. دیگر اینکه عطف باشد بر **نَفْسِي**، یعنی **لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ لَأَمْلِكُ إِلَّا فِي**. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۰/۳)

زمخشری می‌نویسد:

درباره اعراب **أَخِي**، نظریات گوناگونی داده‌اند. نخست آنکه عطف بر **نَفْسِي** و یا ضمیر **إِنِّي** و منصوب باشد و معنای عبارت این است که من تنها اختیار خودم را دارم و برادرم هم تنها اختیار خودش را دارد. دوم آنکه عطف بر محل **إِنَّ** و **إِسْمِ** آن و مرفوع باشد، تو گویی فرموده است که من فقط اختیار خودم را دارم و حکایت هارون همچنین است و او هم فقط

اختیار خودش را دارد. یا اینکه عطف بر ضمیر لَأَمْلِكُ باشد و به دلیل آنکه فاصله افتاده چنین عطفی رواست. سرانجام آنکه عطف به ضمیر در نفسی و مجرور باشد، به دلیل قبح عطف بر ضمیر مجرور مگر با تکرار عامل. چنین نظری ضعیف به نظر می‌رسد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۲۱/۱)

بنابراین، زمخشری تمام وجوه بیان شده توسط طبرسی را بیان کرده و وجه مجرور بودن آخی و عطف آن بر ضمیر در نفسی را اضافه بر احتمالات بیان شده از جانب طبرسی آورده، ولی مجرور بودن را ضعیف دانسته و دلیل آن را قبح عطف بر ضمیر مجرور، مگر با تکرار عامل دانسته است. دیگران نیز مانند علی بن حسین عاملی، همان نظرات طبرسی را مطرح کرده‌اند. ابن عطیه، آخی را مرفوع می‌گیرد به دو دلیل؛ یکی بنا بر ابتدا، و تقدیر آن را و آخی لا یملک إلا نفسه، و دیگری بنا بر عطف بر ضمیر در أَمْلِكُ که تقدیر آن لا أملك أنا است، و یا احتمال منصوب بودن به این دلیل که عطف بر نَفْسِی باشد، برای اینکه هارون مطیع موسی بود. بنابراین، آگاهی داد، او مالک اوست و حسن إلا نفسی و آخی را به فتح یاء در آنها قرائت کرده است. (غالب، ۱۴۲۲، ۱۷۴/۲)

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

خدا گفت چون مخالفت امر کردند، شهر را بر آنها حرام کرده، چهل سال بایستی در بیابان حیران و سرگردان باشند، پس تو بر این گروه فاسق متأسف و اندوهگین مباش.

طبرسی می‌نویسد:

کلمه أَرْبَعِينَ، منصوب و ظرف زمان است و عامل آن يَتِيَهُونَ است. برخی گفته‌اند که عامل نصب آن، مُحَرَّمَةٌ است، ولی زجاج می‌گوید که این مطلب خطاست؛ زیرا در تفسیر آمده که آن برای ابد بر آنها حرام شد. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۰/۳)

زمخشری می‌نویسد: «کلمه أَرْبَعِينَ، ظرف و عامل آن یا کلمه مُحَرَّمَةٌ یا يَتِيَهُونَ است.»

(زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۲۲/۱) بنابراین، دو مفسر در مورد کلمه أَرْبَعِينَ، هم عقیده‌اند.

۶-۳. آیه ۲۷ سوره مائده

وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

و بخوان بر آنها به حقیقت حکایت دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را که چون تقرب به قربانی جستند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل به برادرش هابیل) گفت البته تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت بی تردید خدا (قربانی را) از متقیان خواهد پذیرفت.

طبرسی می‌نویسد:

عبارت إِذْ قَرَّبَا، متعلق است به نَبَأُ، یعنی خیرا بنی آدم و ما جری منهما حين قرب. کلمه

قَرَّبَا، یعنی قرب کل واحد منهما. فعل را مثنی و قربان را مفرد آورده؛ زیرا دلالت دارد بر اینکه هر یک از آنها قربانی تقدیم داشتند. برخی گفته‌اند قربان، اسم جنس است و صلاحیت دارد که بر یکی و بیشتر از یکی اطلاق شود. علاوه بر اینکه این کلمه مصدر است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۲/۳)

زمخشری می‌نویسد:

إِذْ قَرَّبَا، به نبأ منصوب شده، یعنی قصه و داستان آنان در آن هنگام. همچنین می‌تواند بدل از نبأ باشد، یعنی خبر را برای آنان بخوان، خبر آن زمان را، که در این صورت باید حذف مضاف را مقدر گرفت. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۲۴/۱)

بنابراین، هر دو در احتمال اول هم عقیده‌اند و تنها زمخشری از وجه بدل نیز یاد کرده است. طبرسی برای إِذْ قَرَّبَا، نظر شیخ طوسی در تبیان را آورده است، یعنی می‌گوید متعلق نبیا و تقدیره: اقرأ علیهم خبرا، بنی آدم و ما جرى منهما إِذْ قَرَّبَا. (طوسی، بی تا، ۴۹۲/۳) دیگران نیز برای عبارت إِذْ قَرَّبَا، سه وجه در نظر گرفته‌اند. علاوه بر دو وجه ذکر شده توسط زمخشری آن را حال از نبأ نیز در نظر گرفته است (سمین حلبی، ۱۴۱۴، ۵۱۰/۲).

۶-۴. آیه ۳۱ و ۳۲ سوره مائده

... فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ، مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ.

پس (برادر را به خاک سپرد و) از این کار سخت پشیمان شد. بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که هر کس نفسی را بدون حق و یا بی آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر کس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده و هر آینه رسولان ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند، سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولان، باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند.

طبرسی می‌نویسد:

درباره کلمه مِنْ أَجْلِ اختلاف است. برخی گفته‌اند مربوط است به النَّادِمِينَ، یعنی به خاطر اینکه در موقع قتل برادر، او را دفن نکرد، نادم شد. روایت شده که نافع، بر سر مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ، وقف می‌کرد و اینجا را خاتمه کلام قرار می‌داد. عموم مفسران معتقدند که مِنْ أَجْلِ، آغاز کلام است و متصل به قیل نیست. ابن انباری دلیل آورده که اینجا سر آیه است و سر آیه، فصل است و نیز می‌گوید کسی که این کلمه را مربوط به نادمین می‌داند، برای کتبنا علتی باقی نگذاشته، ولی کسی که آن را مربوط به کتبنا می‌داند، علت ندامت را هم ساقط نکرده و

این اولی است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۸/۳)

زمخشری می‌نویسد: «کلمه من، برای ابتدای غایت است، یعنی او آغاز کرد و از این روی مقرر شد». (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۲۶/۱) بنابراین، در این آیه، طبرسی و زمخشری به استینافی بودن قائلند. مراد استیناف در اینجا استیناف در مقابل عطف نیست، بلکه در این است که صله، یعنی ارتباط و علت، جمله قبل است یا خیر. همچنین صافی، طنطاوی، دعاس، علی بن حسین عاملی و محیی‌الدین درویش، مِنْ أَجْلِ را ابتدائی و مستأنفه در نظر گرفته و می‌گویند متعلق به کتبنا است. عکبری می‌گوید: «مِنْ أَجْلِ، من متعلق به کتبنا است و متعلق به النادمین نیست؛ زیرا ابتدا به کتبنا در اینجا نیکو نیست». (عکبری، بی‌تا، ص ۱۲۶) احمد بن یوسف، برای مِنْ أَجْلِ ذَلِكِ دو وجه ذکر می‌کند. یکی وجه آشکارتر آن که مِنْ أَجْلِ را متعلق به کتبنا دانسته و می‌گوید ذلک، اشاره به قتل دارد و أَجَل، در اصل آن جنایت است. مِنْ، برای ابتدای غایت به معنی نشأ الکتب و ابتداء من جنایة القتل، و جایز است حذف من و اللام و انتصاب أَجْلِ به عنوان مفعول له، زمانی که شرط‌ها کامل شوند. گفته شده: أَجَلُ أَنْ اللَّهُ قَدْ فَضَّلَكُمْ. وجه دوم نیز که بعضی جایز دانسته‌اند، به عبارت مِنْ النَّادِمِينَ متعلق است (سمین حلبی، بی‌تا، ۵۱۵/۲).

۵-۶. آیه ۳۸ سوره مائده

وَ السَّارِقِ وَالسَّارِقَةَ فَاقْتَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

دست زن و مرد دزد را به کیفر اعمالشان ببرید. این عقوبتی است که خدا مقرر کرده و خدا مقتدر و به مصالح خلق داناست.

طبرسی می‌نویسد:

سیبویه و بسیاری از علمای نحو می‌گویند که السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ به تقدیر. و فیما فرض علیکم السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ، یعنی حکم سارق و سارقه مرفوع شده‌اند و نمونه دیگر آن، «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» (نور: ۲) و همچنین «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا» (النساء: ۲) است.

سیبویه می‌گوید: «در این موارد، عرب نصب می‌دهد، ولی عموم اهل تسنن به رفع خوانده‌اند. تنها عیسی بن عمر به نصب قرائت کرده است». ابوالعباس مبرد می‌گوید: «باید به رفع خواند؛ زیرا نظر به شخص معینی نیست. درست مثل این است که گفته شود من سرق فاقطع یده و من زنی فاجلده». زجاج می‌گوید: «همین قول صحیح است. علت اینکه بر سر خبر فاء آمده، همان شرط مقدر است. می‌گویند در قرائت ابن مسعود، السارقون و السارقات فاقطعوا ایمانهم آمده است».

(طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۹۵/۳)

زمخشری می نویسد:

عبارت وَ السارق و السارقة، مبتدا و مرفوع هستند. در نظر سیبویه، خبر در اینجا محذوف است. گویی که می فرماید و فیما فرض علیکم السارق و السارقة، یعنی حکم آنان. وجه دیگر آن است که بنابر ابتدا مرفوع باشند و خبر فاقطعوا ایدیهما و ورود فاء بر آن، از آن روی است که معنای شرط در خود دارند؛ زیرا معنی چنین است که مرد و زنی که دزدی کنند، دستانشان ببرید و اسم موصول، متضمن معنای شرط است. عیسی بن عمر، السارق و السارقة را به نصب خوانده و سیبویه این قرائت را بر عموم قاریان به دلیل فعل امری که وارد شده، ترجیح داده و می گوید به عنوان مثال زیداً فأضربه، بهتر از زیداً فأضربه است. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۳۱/۱)

بنابراین، طبرسی و زمخشری هر دو نظر سیبویه را بیان می کنند و این نشان می دهد که آنها در برخی آیات، از منابع یکسانی استفاده کرده اند، اما زمخشری وجه دومی ذکر می کند و آن را مرفوع بنا بر ابتدا می داند. هر دو، قرائت عیسی بن عمر را ذکر می کنند که به نظر می رسد از قول سیبویه باشد. زمخشری، ترجیح سیبویه و دلیل آن را ذکر می کند، ولی طبرسی فقط از سیبویه نقل کرده که عرب در اینجا نصب می دهد.

۶-۶. آیه ۴۱ سوره مائده

... مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لَلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ بِتُورٍ كَلِيمٍ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ.

چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاورده اند و چه آن یهودان که گوش می سپارند تا دروغ بندند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند، سخن چینی می کنند و سخن خدا را دگرگون می سازند، و می گویند اگر شما را اینچنین گفت، بپذیرید و گرنه از وی دوری گزینید.

طبرسی می نویسد:

عبارت سَمَاعُونَ، خبر برای مبتدای محذوف است، یعنی هم سَمَاعُونَ. همچنین ممکن است مبتدای مؤخر و خبر آن مِنَ الَّذِينَ هَادُوا باشد. عبارت لَمْ يَأْتُواكَ نِيز صفت برای قوم و محل آن مجرور است. يُخْرِفُونَ الْكَلِيمَ، محلا مرفوع و صفت برای سماعون است. ممکن است محل آن نصب، و حال از ضمیر سماعون باشد، یعنی سخن نبی را می شنوند، حال آنکه در خاطر خود نقشه تحریف آن را می کشند. مثل «معه صقر صائداً به غدا؛ او را پرنده ای است شکاری که فردا با آن شکار کند». (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۹۹/۳)

زمخشری می‌نویسد:

و من الذین هادوا، پیوسته به عبارات پیش از خود نیست. استینافیه بودن واو و خبر، سماعون است، یعنی و من الیهود قوم سماعون. همچنین می‌تواند عطف بر من الذین قالوا باشد. اگر ترکیب عبارت، هم سماعون باشد، مرفوع خواهد بود، اما ضمیر به هر دو گروه و یا تنها به الذین هادوا برمی‌گردد. همچنین سَمَاعُونَ للكذب، به این معناست که آنان بر ساخته‌های احبار و دروغ‌هایی که می‌بندند و کتابش را تحریف می‌کنند، می‌پذیرند و در زبان عربی این شیوه سخن گفتن کاربرد دارد، چنانکه می‌گویند الملک یسمع کلام فلان و سمع الله لمن حمده. سماعون لقوم آخرین لم یأتوک، یعنی یهود که در مجلس رسول خدا ﷺ حضور نیافته و از آن حضرت کناره می‌گرفتند و همه این کارها را از آن روی انجام می‌دادند که کینه بسیار عمیق و دشمنی بسیاری با آن حضرت داشتند. یعنی به سخن احبار و اینان که در دشمنی با رسول خدا ﷺ پای در مسیر افراط گذاشته‌اند و حتی حاضر نیستند تو را ببینند، گوش می‌دهند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۳۲/۱)

بنابراین، طبرسی دو وجه برای سماعون بیان می‌کند که وجه دوم ایشان، با وجه زمخشری یکسان است. با توجه به مباحث اعرابی طبرسی که یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ را محلا مرفوع و صفت برای سماعون قرار داده و ممکن است محل آن نصب و حال از ضمیر سماعون باشد، به نظر می‌رسد که طبرسی برخلاف زمخشری، معتقد است که به سخنان رسول خدا ﷺ گوش می‌دادند تا بر آن حضرت دروغ بندند، اما زمخشری گفته که آنان ساخته‌ها و دروغ‌ها و تحریفات احبار را می‌پذیرند و برای این شیوه، از سخن گفتن اعراب مثال آورده است. همچنین زمخشری نظر دیگران را نقل کرده که نظر طبرسی هم در میان آنهاست و به نظر طبرسی، این نظر را از دیگران اقتباس کرده است. دیگران نیز در اعراب من الذین هادوا همین موارد را ذکر کرده‌اند.

۶-۷. آیه ۵۵ سوره مائده

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوعند، انفاق می‌کنند.

طبرسی می‌نویسد: «انما، حرف تخصیص است. این حرف، ما بعد خود را اثبات و غیر آن را نفی می‌کند». «انما لک عندی درهم؛ تو را پیش من، یک درهم است و نه غیر آن».

اعشى می‌گوید: «و لست بالاكثر منهم حصی و انما العزة للکائر»

یعنی، عقل تو بیش از آنها نیست و عزت، تنها برای آن است که عقلش بیشتر باشد، یعنی آنکه عقلش زیاد نیست، عزت ندارد. وَهُمْ رَاكِعُونَ، حال از ضمیر يُؤْتُونَ است. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۳۲۳/۳)

زمخشری می نویسد:

معنای اِنَّمَا، و وجوب اختصاص آنان به موالات است. حرف واو در عبارت هم راکعون، برای حال است، یعنی آن را در حال رکوع، یعنی خضوع، خشوع و فروتنی برای خدا انجام می دهند و هرگاه که نماز بگذارند و زکات بپردازند، حالشان چنین است. برخی از مفسران گفته اند که آن، فقط حال از یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ است، یعنی آن را در حال رکوع، در نماز می دهند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۴۹/۱)

احمدبن یوسف حلبی می نویسد:

در جمله وَ هُمْ رَاكِعُونَ، دو وجه وجود دارد. آشکارتر اینکه، معطوف بر ماقبلش و صله برای موصول باشد و به صورت جمله اسمیه آمده بدون آنچه قبلش بود. پس نگفت و برکعون برای توجه به این وصف؛ زیرا ارکان نماز آشکار است. دوم اینکه آن واو حالیه و صاحب حال واو در یُؤْتُونَ و مراد از رکوع، خضوع است، یعنی یُؤْتُونَ الصدقة و هم متواضعون للفقراء الذين يتصدقون عليهم و جایز است که مراد از رکوع، حقیقی باشد، همان طور که از امیرالمؤمنین ع روایت است که در حال رکوع، انگشتر خود را صدقه داد. (سمین، ۱۴۱۴، ۵۵۱/۲)

بنابراین، با توجه به تفاسیر، می توان گفت که منظور طبرسی، رکوع حقیقی بوده که زمخشری به صراحت آن را ذکر نکرده و آن را دیدگاه برخی مفسرین می داند.

۶-۸. آیه ۵۹ سوره مائده

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْزَلْنَا كَثْرَتًا مِّنْ قَبْلِكَ فَاسْقُونَ.

بگو ای اهل کتاب، آیا ما را سرزنش می کنید؟ جز این است که ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از این نازل شده، ایمان آورده ایم و شما بیشترین نافرمان هستید؟

طبرسی می نویسد: «عبارت أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ، در محل نصب و عطف بر مستثنی است، یعنی

هل تنقمون منا الا ایماننا و فسقکم». (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳۳۰/۳)

زمخشری می نویسد:

اگر بپرسند عبارت أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ، عطف بر چه چیزی است؟ در پاسخ باید گفت چند ترکیب می توان برای آن برشمرد. نخست آنکه عطف بر آن آمنا است، یعنی بر ما عیب نمی گیرید مگر آنکه بخواهید بین ایمان ما و سرکشی و بیرون رفتن شما از ایمان جمع کنید، تو گویی فرموده است بر ما ایراد نمی گیرید مگر از آن روی که دارید با ما مخالفت می ورزید؛ زیرا ما آیین اسلام را پذیرفته و شما آن را نپذیرفته اید. همچنین می تواند مضاف در آن حذف شده باشد، یعنی و اعتقاد اَنكُمْ فاسقون، دیگر آنکه عطف بر مجرور باشد، یعنی و ما تنقمون منا الا ایمان بالله و بما انزل و بأن اکثرکم فاسقون همچنین می تواند بیان چرایی قضیه و

عطف بر تعلیل محذوف باشد، گویی می‌فرماید به دلیل کمی انصافتان و به دلیل فسق شما و پیروی از شهوات، ایمان آوردن ما را عیب می‌گیرید. و إِنَّ أَكْثَرَكُمْ، منصوب به فعل محذوف باشد که هل تنقمون، بر آن دلالت می‌کند. یعنی ولا تنقمون أن أكثرکم فاسقون، یا اینکه مبتدا و مرفوع و خبر آن محذوف است، یعنی فسق و نافرمانی شما در نزد خودتان ثابت و معلوم است؛ زیرا شما می‌دانید ما بر حق هستیم و شما بر باطل، اما حب ریاست و کسب اموال نمی‌گذارد که شما دادگرانه داوری کنید. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۵۰/۱)

بنابراین، زمخشری پنج وجه برای این عبارت ذکر می‌کند که در وجه اول با نظر طبرسی مشترک است. دیگران تا یازده وجه برای این عبارت ذکر کرده‌اند.

محیی‌الدین درویش می‌گوید:

در عبارت وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ، واو عاطفه است و جمهور قاریان به فتح آن قرائت کرده‌اند و آن مصدر مؤول مبتدا و محلاً مرفوع و خبر آن محذوف است و تقدیر آن، و فسقکم ثابت معلوم عندکم، لأنکم علمتم أننا على الحق، و أنکم على الباطل، فإن عنصریتکم و حکم للرتاسة و جمع الأموال أهاب بکم الی رکوب هذا المركب الخشن است. همچنین احتمال دارد که محلاً منصوب و عطف بر آن آمانا باشد و معنی آن، و ما تنقمون منا إلا الجمع بین ایماننا و بین تمردکم و خروجکم عن الإيمان باشد. یا اینکه واو، واو معیت باشد و مصدر مؤول مفعول معه باشد و تقدیر آن و ما تنقمون منا إلا الإيمان مع أن أكثرکم فاسقون، همچنین احتمال دارد محلاً مجرور و عطف بر الله باشد، یعنی و ما تنقمون منّا إلا الإيمان بالله و بما أنزل و بأن أكثرکم فاسقون. (درویش، ۱۳۸۰، ۵۱۱/۲)

۶-۹. آیه ۶۹ سوره مائده

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّضَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا حُوفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

هر آینه از میان آنان که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان و نصارا، هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند، بیمی بر او نیست و محزون نمی‌شود.

طبرسی می‌نویسد:

درباره رفع کلمه الصَّابِئُونَ اختلاف است. کسایی می‌گوید عطف است بر ضمیر هَادُوا، زجاج می‌گوید این مطلب صحیح نیست؛ زیرا در این صورت باید صابئها در یهودیت شریک یهود باشند، حال آنکه چنین نیست و صابی غیر از یهودی است. اگر گفته شود هادوا به معنای تابوا است، مانند «... إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ...» (اعراف: ۱۵۶)، یعنی یهودیان و صابئان توبه کردند، گوییم در تفسیر آیه، این طور نگفته‌اند؛ زیرا معنای الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان ظاهری و زبانی است که به دنبال آنها یهودیان و صابئان و نصاری ذکر شده، سپس مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و اگر اینها مؤمنان واقعی بودند، نیازی به جمله اخیر نبود. دیگر اینکه عطف بر ضمیر

مرفوع، بدون تأکید آن قبیح است.

فراء می‌گوید: «هرگاه اسم ان، از کلماتی باشد که اعراب آن ظاهر نشود، عطف اسم مرفوع بر آن جایز است. مانند انی و زید قائمان؛ زیرا ان در عمل ضعیف است. این قول نیز به وسیله زجاج رد شده است.»

سیبویه و خلیل و همه بصریان می‌گویند:

الصَّابِئُونَ به این جهت مرفوع است که در تقدیر، در انتهای کلام قرار دارد، و رفع آن بنا بر ابتدا است، یعنی ان الذین آمنوا و الذین هادوا من آمن منهم بالله و الصَّابِئُونَ النَّصَارَى من آمن.

بشربن حازم می‌گوید: «و الا فاعلموا انا و انتم بغاة ما بقینا فی شقاق» در این بیت، ضمیر مرفوع انتم، طبق وجهی که در بالا ذکر شد، عطف شده، یعنی وگرنه بدانید که مادامی که ما و شما در جنگیم، ستمکاریم. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳/۳۴۶)

زمخشری معتقد است:

و الصَّابِئُونَ، مبتدا و مرفوع و خبر آن محذوف است و مکانش پس از اسم و خبر آن است. به صورت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادُوْا وَ النَّصَارَى حَکْمَهُمْ کَذَا وَ الصَّابِئُونَ کَذَلِکَ. از نظر وی، و الصَّابِئُونَ کَذَلِکَ، بر جمله اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا عطف شده و چنانکه جمله معطوف-علیه محلی از اعراب ندارد، جمله معطوف و الصَّابِئُونَ کَذَلِکَ، محلی از اعراب نخواهد داشت. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱/۶۶۰)

بنابراین، طبرسی نظر نحویون را با ذکر نام آورده و با دلایل خودشان، آنها را رد کرده است. نظر زمخشری نیز همان نظر سیبویه و خلیل است که سعی در نقد نظرات دیگران و اثبات رأی خود بدون نام بردن از صاحبان نظریه‌ها دارد.

۱۰-۶. آیه ۸۳ سوره مائده

وَ اِذَا سَمِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرَى اَعْيُنُهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰمَنَّا فَاكُتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ .

چون آنچه را که بر پیامبر ﷺ نازل شده بشنوند و حقیقت را دریابند، چشمانشان پر از اشک می‌شود. می‌گویند: ای پروردگار، ما ایمان آوردیم، ما را نیز در زمره شهادت دهندگان بنویس.

طبرسی می‌نویسد: «در عبارت مِنَ الْحَقِّ، من برای بیان است، یعنی الجائی لنا الذی هو الحق.

برخی نیز گفته‌اند برای تبعیض است». (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳/۳۶۰)

زمخشری می‌نویسد:

اگر بپرسند دو من، در عبارت *مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ* چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ باید گفت که من نخست، برای ابتدای غایت است، یعنی سرازیر شدن اشک از شناخت حق آغاز شده و خاستگاهش شناخت حق بوده و علت و سبب آن، شناخت حق است. من دوم نیز برای تبیین موصول عبارت ما عرفوا است. همچنین ممکن است که تبعیضیه باشد، به این مفهوم که آنان بخشی از حق را شناخته و چنین می‌گیرند، آنگاه اگر همه‌اش را بشناسند و قرآن را بخوانند و به سنت نبوی احاطه پیدا کنند، موضوع به طور کامل متفاوت خواهد بود. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۷۰/۱)

بنابراین، نظر دو مفسر مشترک است.

۶-۱۱. آیه ۸۴ سوره مائده

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ.

چرا به خدا و این آیین حق که بر ما نازل شده ایمان نیاوریم و طمع نورزیم در اینکه پروردگار ما، ما را در شمار صالحان آورد؟.

طبرسی می‌نویسد: «عبارت *لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ*، حال است، یعنی ای شیئی لنا تارکین الایمان».

(طبرسی، ۱۳۸۴، ۳/۳۶۰)

زمخشری می‌نویسد: «عبارت *لَا نُؤْمِنُ*، حال و منصوب و به معنای غیر مؤمنین است، چنانکه در عربی می‌گویند مالک قائماً، و واو در عبارت و نطمع، واو حالیه است». (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۶۸/۱)

اگر بپرسند که عامل، در حال اول و دوم چیست، در پاسخ باید گفت که عامل در حال اول، معنای فعلی است که در لام مستتر است، تو گویی می‌فرماید ای شیء حصل لنا غیر مؤمنین. در دومی نیز معنای این فعل، اما مقید به حال اول است؛ زیرا اگر حذف شده و به صورت و ما لنا و نطمع بیاید، دیگر کلام نخواهد بود. همچنین عبارت و نطمع، می‌تواند حال از لا نُؤْمِنُ باشد. بنابراین، توجیه که آنان نمی‌پذیرفتند که خداوند را به یگانگی نمی‌پرستند، با این حال امید دارند که با صالحان همراه باشند. همچنین می‌تواند عطف بر لا نُؤْمِنُ باشد، یعنی ما را چه شده که تثلیث را به امید همراهی مؤمنان جمع کرده ایم. یا به این معنی که چه شده که با مسلمان شدن، این دو قضیه را با یکدیگر جمع نکنیم؛ زیرا کافر که نمی‌تواند امیدی به همنشینی و همراهی صالحان داشته باشد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۶۹/۱)

بنابراین، نظر دو مفسر مشترک است، هر چند زمخشری با تفصیل بیشتر به این مطلب پرداخته است.

۱۲-۶. آیه ۱۰۶ سوره مائده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ
أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ
الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ازْتَبَيْتُمْ لَا تَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا
لَمِنَ الْأَثِمِينَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون مرگتان فرارسد، به هنگام وصیت دو عادل را از میان خودتان به شهادت گیرید یا از غیر خودتان، هرگاه که در سفر بودید و مرگتان فرارسید. اگر از آن دو در شک بودید، نگاهشان دارید تا بعد از نماز، آنگاه به خدا سوگند خورند که این شهادت را به هیچ قیمتی دگرگون نکنیم، هر چند به سود خویشاوندان باشد و آن را کتمان نکنیم، اگر جز این باشد، از گناهکارانیم.

طبرسی می‌نویسد: «عبارت شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ، مبتدأست و خبر آن اثنان، یعنی شهادة هذا الحال شهادة اثنین است.» (طبرسی، ۱۳۸۴، ۹۸/۳)

زمخشری می‌نویسد:

کلمه اثنان، از آن روی رفع گرفته که خبر مبتدای شهادة بینکم است و عبارت مقدر شهادة بینکم، شهادة اثنین است، یا اینکه فاعل شهادة بینکم است، یعنی در آنچه برایتان مقرر کرده، دو نفر باید گواهی دهند.

بنابراین، زمخشری علاوه بر وجه خبر برای اثنان، وجه فاعل را نیز بیان می‌کند.

۱۳-۶. آیه ۱۰۹ سوره مائده

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

روزی که خدا پیامبران را گرد آورد و پرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟ گویند ما را هیچ دانشی نیست، که دانا به غیب تو هستی.

طبرسی می‌نویسد: «يَوْمَ مَنْصُوبٌ اسْتِثْنَاءٌ بِفِعْلِ اتَّقُوا، يَعْنِي وَاتَّقُوا يَوْمًا. اَيْنَ آيَةٍ مُتَّصِلَةٌ اسْتِثْنَاءٌ بِفِعْلِ اتَّقُوا اللَّهُ وَاسْمَعُوا.» زجاج می‌گوید: «نصب آن به لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ اسْتِثْنَاءٌ.» برخی گفته‌اند

نصب آن، به فعل محذوف است، یعنی احذروا. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۴۰۲/۳)

زمخشری می‌نویسد:

يَوْمَ يَجْمَعُ، بدل از منصوب در عبارت واتقوا الله و بدل اشتمال است، تو گویی فرموده و اتقوا الله يوم الجمعة، یا اینکه ظرف برای لایه‌دی است، یعنی آن روز آنان را به راه بهشت رهنمون نمی‌شود، برخلاف دیگران که آنان را به راه بهشت هدایت می‌کند. همچنین می‌تواند بنابر تقدیر آذکر، منصوب باشد. و ماذا به عنوان مفعول مطلق أجبتم، منصوب است، یعنی إجابةً أجبتم و اگر جواب مراد بود، می‌گفت بماذا أجبتم. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۸۹/۱)

بنابراین، طبرسی چندین عامل برای نصب یوم ذکر می‌کند. اتقوا لایه‌دی، فعل محذوف احذروا است. زمخشری نیز چند عامل ذکر می‌کند. بدل اشتمال از منصوب اتقوا الله لایه‌دی و فعل محذوف اذکر، در احتمال دوم، هر دو از زجاج نقل می‌کنند، ولی در دیگر احتمالات با هم اختلاف دارند.

۷. افتراقات

۱-۷. آیه ۲۸ سوره مائده

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اگر تو بر من دست‌گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست‌نگشایم که تو را بکشم. من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم.

طبرسی می‌نویسد:

لام در عبارت لَئِنْ بَسَطْتَ، لام قسم، و جواب آن، ما أَنَا بِبَاسِطٍ است. کلمه ما، جواب شرط نیست؛ زیرا صدارت طلب است. البته در جواب قسم واقع شدن، لطمه‌ای به صدارت طلب بودن وارد نمی‌کند. همچنین حرف ان و حرف لام، ابتدا نیز در جواب قسم واقع می‌شود، ولی فاء، در جواب قسم واقع نمی‌شود؛ زیرا چیزی که برای آن سوگند یاد می‌شود، با وجوب سوگند، واجب نمی‌شود. قسم، در حقیقت مؤکد مورد قسم و جواب خویش است، حال آنکه جواب شرط، با وجوب شرط واجب می‌شود. هرگاه در کلام، هم قسم باشد و هم شرط، جواب، برای قسم آمده و جواب شرط، به قرینه آن حذف می‌شود. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۴/۳)

زمخشری می‌نویسد:

اگر بپرسند چرا شرط، با لفظ فعل و جزای شرط با صیغه اسم فاعل و به عبارت لئن بسطت ما أَنَا بِبَاسِطٍ آمده، در پاسخ باید گفت برای این است که افاده این معنی را بکند که او کاری را انجام نخواهد داد که نتیجه‌اش چنین وصف زشتی خواهد بود، پس با بای مؤکد نفی، بر آن تأکید گذارد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۲۴/۱)

بنابراین، زمخشری جواب را برای شرط، و طبرسی جواب را برای قسم در نظر می‌گیرند.

۲-۷. آیه ۳۳ سوره مائده

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جَزَاؤُا فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می‌کنند و در زمین به فساد می‌کوشند، آن است

که کشته شوند، یا بردار گردند یا دست‌ها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود، یا از سرزمین خود تبعید شوند. اینها رسواییشان در این جهان است و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند.

طبرسی می‌نویسد: «کلمه فساداً، مصدری است که در موضع حال به کار رفته، یعنی مفسدین».
(طبرسی، ۱۳۸۴، ۳/۲۹۱)
زمخشری می‌نویسد:

عبارت وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً، به جای يفسدون فِي الْأَرْضِ به کار رفته و فساداً، به دلیل آنکه معنایش در محل نصب است، منصوب شده. همچنین می‌تواند مفعول له باشد، یعنی برای تباهی و فساد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱/۶۲۸)

محبی‌الدین درویش می‌گوید:

فساداً، باید مفعول لأجله باشد، یعنی یحاربون و يسعون لأجل الفساد، و شروط نصب زیاد است. همچنین صحیح است مصدری باشد که در جایگاه حال قرار گرفته باشد، یعنی و يسعون فِي الْأَرْضِ مفسدین، أو ذوی فساد، و نفس فساد را مبالغه قرار دادند، و صحیح است که به عنوان مصدر و منصوب باشد، یعنی نوعی از عامل قبلش باشد؛ زیرا معنای يسعون فِي الْأَرْضِ، مفعول مطلق مراد است، در حقیقت يفسدون است، پس فساداً، اسم مصدر در جایگاه الإفساد است، و تقدیر آن، يفسدون فِي الْأَرْضِ بسعيهم إفساداً است. (درویش، ۱۳۸۳، ۲/۴۶۳)

دعاس نیز در تفسیر خود، فساداً را حال و منصوب یا مفعول لأجله در نظر می‌گیرد. محمود صافی نیز حال به تأویل مشتق به معنای مفسدین در نظر می‌گیرد. (صافی، ۱۳۸۳، ۶/۳۳۵)
بنابراین، زمخشری نیز علاوه بر وجه مفعول له که درویش و دعاس نیز عنوان کرده بودند، با توجه به وجه دیگر، به دلیل منظور خود از نوشته فوق اشاره کرده و می‌نویسد: چنین عبارتی به جای يفسدون فِي الْأَرْضِ به کار رفته و فساداً، منصوب شده است، همان اسم مصدر، یعنی مفعول مطلق در جایگاه الإفساد است، اما طبرسی هم نظر با یکی از نظرات محبی‌الدین درویش آن را مصدری که در جایگاه حال قرار گرفته در نظر می‌گیرد در حالی که دعاس و محمود صافی، آن را حال در نظر گرفته‌اند.

۷-۳. آیه ۷۷ سوره مائده

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا
كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.

بگو ای اهل کتاب، به ناحق در دین خویش غلّو مکنید و از خواهش‌های آن مردمی که

از پیش گمراه شده بودند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی
مکنید.

طبرسی می‌نویسد:

نصب غَيْرَ الْحَقِّ بر دو وجه است. یکی حال از دینکم، یعنی لا تغلوا فی دینکم مخالفین
للحق. دیگری بنا بر استثناء، یعنی لا تغلوا فی دینکم الا الحق. بنابراین، الحق، مستثنای
از غلو در حق است، پس غلو در حق، به معنای پیروی آن جایز است. (طبرسی، ۱۳۸۴،
۳/۳۵۴)

زمخشری می‌نویسد:

غیر الحق، صفت برای مصدر است، یعنی در دین خود غلو نایحق و باطل نکنید؛ زیرا
غلو در دین، دوگونه است. یکی غلو حق، و آن عبارت است از جست و جوی حقایق دین و
پژوهش معانی بلند و دور آن، و هر شخص تلاش می‌کند دلایل دال بردستی آن را کشف
کند، چنانکه متکلمان اهل عدل و توحید چنین می‌کنند. دوم، غلو باطل، و آن عبارت است
از گذشتن از مرزهای حق، و با اعراض از دلایل و پیروی از شبهات از حق عبور می‌کنند و به
باطل می‌گرایند، چنانکه پیروان هوای نفس و بدعت چنین می‌کنند. (زمخشری، ۱۳۹۱،
۱/۶۶۶)

سمین حلبی برای غَيْرَ الْحَقِّ، پنج وجه ذکر می‌کند که در وجه اول، همان نظر زمخشری را مطرح
کرده، یعنی نعت برای مصدر محذوف، و اشاره می‌کند که زمخشری غیر از این وجه را ذکر نمی‌کند.
در وجه دوم، آن را منصوب بنا بر حال از ضمیر فاعل در تغلوا بیان کرده و اشاره می‌کند که این وجه را
ابوالبقاء عکبری ذکر کرده است. در وجه سوم، آن را حال از دینکم، یعنی یکی از وجوهی که طبرسی
مطرح کرده، یعنی «لا تغلوا فیه و هو باطل، بل اغلوا فیه و هو حق؛ غلو نکنید در آن در حالی که
آن باطل است، بلکه غلو کنید در آن» در حالی که غلو در دین، بر این گفته زمخشری تأیید کرده
که می‌گوید آن حق است. احمد بن یوسف می‌گوید که این نظر به دو صورت است. غلو حق، و آن
عبارت است از جست و جوی حقایق دین و پژوهش معانی بلند و دور آن، و هر شخص تلاش می‌کند
دلایل دال بردستی آن را کشف کند. دوم، غلو باطل، و آن عبارت است از گذشتن از مرزهای حق
در وجه چهارم منصوب به. و با اعراض از دلایل و پیروی از شبهات از حق عبور می‌کنند و به باطل
می‌گرایند، و وجه پنجم، استثناء منقطع و اشاره می‌کند که این دو وجه آخر را ابوحنبلان از دیگران
نقل می‌کند. (سمین، ۱۴۱۴، ۲/۵۸۶)

بنابراین، طبرسی غَيْرَ الْحَقِّ را حال یا استثناء می‌داند، ولی زمخشری، صفت برای مصدر
می‌داند.

۷-۴. آیه ۹۵ سوره مائده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ * وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكِ صَيَاغًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه که در احرام باشید، شکار را مکشید. هر که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته به شرط آنکه دو عادل از شما گواهی دهند و قربانی را به کعبه رسانند، یا به کفاره، درویشان را طعام دهد، یا برابر آن روزه بگیرد، تا عقوبت کار خود بچشد. از آنچه در گذشته کرده‌اید، خدا عفو کرده، ولی هر که بدان بازگردد خدا از او انتقام می‌گیرد، که خدا پیروزمند و انتقام‌گیرنده است.

زمخشری می‌نویسد:

در نظر کسانی که جزا را به مثل وصف کرده‌اند، هدیا را حال از آن گرفته‌اند؛ زیرا صفت آن را تخصیص داده و به معرفه نزدیک‌تر کرده و یا در نظر کسانی که آن را منصوب می‌دانند، بدل از مثل و در نظر کسانی که به آن جر داده‌اند، بدل از محل است. همچنین می‌تواند حال از ضمیر به و منصوب باشد و هدیا را با بالغاً الکعبه وصف کرده؛ زیرا اضافه‌اش غیر حقیقی است و معنای رسیدنش به کعبه آن است که در حرم ذبح شود. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۷۸/۱)

بنابراین، طبرسی هدیا و بالغاً الکعبه را حال در نظر می‌گیرد، اما زمخشری چندین احتمال برای هدیا ذکر می‌کند و در وجه منصوب، آن را حال یا بدل یا حال از ضمیر به دانسته و بالغاً الکعبه را صفت برای هدیا می‌داند.

۷-۵. آیه ۱۱۷ سوره مائده

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ .

من به آنان جز آنچه تو فرمانم داده بودی، نگفتم. گفتم که الله پروردگار مرا و پروردگار خود را بپرستید. و من تا در میانشان بودم، نگهبان عقیدتشان بودم و چون مرا می‌رانیدی تو خود نگهبان عقیدتشان گشتی و تو بر هر چیزی آگاهی.

طبرسی می‌نویسد:

درباره محل اعراب أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ، وجوهی است. یکی بدل است از مَا أَمَرْتَنِي و منصوب. دیگری بدل است از ضمیر به و مجرور. سوم مفسر است از آنچه به آن امر شده و محلی از اعراب ندارد. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۴۱۳/۳)

زمخشری می‌نویسد:

آن، در عبارت أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ اگر مفسره باشد، ناگزیر باید مفسری هم داشته باشد و

مفسران، یا فعل قلت و یا فعل امرتی است که هیچ کدام نمی‌تواند مفسرش باشد؛ زیرا پس از فعل نخست، کلامی می‌آید که بین آنها حرف تفسیر نیامده و عرب نمی‌گوید ما قلت لهم اعدوا الله. آنگاه درباره فعل دوم باید گفت که به ضمیر الله، عزوجل نسبت داده شده است. همچنین اگر به اعدوا الله ربی و ربکم تفسیر شود، درست نیست؛ زیرا خدای متعال نمی‌فرماید: «اعدوا الله ربی و ربکم». اگر پیوسته به فعل باشد، می‌تواند بدل از ما امرتی به یا از حرف ه در به باشد که هر دو مورد درست نیست؛ زیرا بدل آن است که جانشین مبدل منه می‌شود و عرب نمی‌گوید ما قلت لهم إلا أن اعدوا الله، یعنی جز پرستش او به آنان نگفتم؛ زیرا پرستش و عبادت را که نمی‌گویند. همچنین اگر آن را بدل از ضمیر ه بدانند، حکایت همین است؛ زیرا اگر آن اعدوا الله، به جای ضمیر ه آمده و گفته شود إلا ما امرتی بأن اعدوا الله، درست نیست؛ زیرا در این عبارت، موصول، صله‌ای ندارد که به آن برگردد. اگر بپرسند پس چه می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که فعل قول، باید حمل بر معنای خود شود؛ زیرا معنای ما قلت لهم إلا ما امرتی به، یعنی من به آنان هیچ فرمانی ندادم، جز آنچه تو آن را به من فرموده بودی تا درست باشد آن را تفسیر کنیم خدا را که پروردگار من و شماست، بپرستید. همچنین آن، می‌تواند موصوله و عطف بیان برای ضمیر باشد و بدل نباشد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۶۹۴/۱)

بنابراین، زمخشری احتمالات طبرسی را ذکر کرده و آنها را رد می‌کند و می‌گوید حرف آن، می‌تواند موصوله و عطف بیان برای ضمیر ه باشد و بدل نباشد.

۸. نتیجه‌گیری

وجوه اعرابی در تفاسیر مجمع‌البیان و کشاف، جایگاه ویژه‌ای دارد. به صورتی که در تفسیر مجمع‌البیان، مفسر در تفکیک قسمت‌های مختلف تفسیر اعم از لغت، اعراب، سبب النزول و ... قسمتی را در تفسیر آیه اعراب، نام‌گذاری کرده است. در تفسیر کشاف نیز مفسر بعد از مباحث لغوی، به مباحث نحوی می‌پردازد. پراکنده‌گی مباحث نحوی در کشاف بسیار بیشتر از مجمع‌البیان است و مفسر در کشاف از ابتدای تفسیر به مباحث نحوی می‌پردازد، ولی طبرسی بخش اعراب را جداگانه آورده و نکات نحوی را بررسی می‌کند، اما باز هم این قسمت، یعنی بخش اعراب در تمامی آیات نیست و مفسر به شکل سلیقه‌ای در برخی آیات، این قسمت را می‌آورد و به اعراب و نحو تعدادی از کلمات می‌پردازد؛ در غالب موارد، دلایل نحوی خود را ذکر نکرده و به شکل گزارشی عمل می‌کند.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن اثیر، عزالدین (۱۹۸۷). الكامل فی التاریخ. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۸۰). معالم العلماء. نجف: حیدریه.
۳. بیهقی، علی بن زید (۱۳۱۷). تاریخ بیهقی. بی جا: بنگاه دانش.
۴. درویش، محیی الدین (۱۴۱۵). اعراب القرآن و بیانه. سوریه: دار الارشاد.
۵. دعاس و حمیدان و قاسم (۱۴۲۵). اعراب القرآن الکریم. دمشق: دار المنیر و دار الفارابی.
۶. رازی، ابن بابویه (منتجب الدین) (۱۴۰۶). الفهرست. بیروت: دار الاضواء.
۷. الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمرو بن أحمد (۱۴۰۷). تفسیر الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتب العربی.
۸. سمین حلبی، احمد بن یوسف (۱۴۱۴). الدرالمصون فی علوم الکتاب المکتون. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۴). جوامع الجامع. تهران: دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱. عکبری، عبدالله بن حسن (بی تا). التبیان فی اعراب القرآن. عمان: بیت الافکار الدولیه.
۱۲. کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۸). جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۳. کریمان، محسن (۱۳۶۱). طبرسی و مجمع البیان. تهران: دانشگاه تهران.